

An Analysis of the Supreme Leader's Letter to the Youth of Europe and the United States

Ahmad Rahdar ¹

Abstract

Although the Supreme Leader's letter to the youth of Europe is not a unique action and has a long history in the life of religious scholars, but the time and context of this letter has given it a special feature that can not be analyzed as a specific action at the level of civilization. In this letter, the head of the political-religious pyramid of Muslims with a very high legal status, directly discusses the rule of the non-Muslim pyramid and introduces the mediator of this dialogue as an invitation to study the most sacred Islamic text, the Qur'an. Adding to the importance of this letter are the various possible aspects of its reading and analysis. Such features alone are able to describe a phenomenon as a civilization. The civilization analysis of the mentioned letter can maximize its results and make it more durable. This approach is expected to be a new form of diplomacy on a global scale in the future, especially as technological developments in the field of communication are in line with it.

Keywords: Supreme Leader, Youth, Europe and America, Civilization Analysis, Quran.

2

Vol. 1
Summer 2022

Research Paper

Received:
20 May 2022
Accepted:
13 June 2022
P.P: 89-111



1. Assistant Professor, Director of the Department of Political Science, Bagheral Uloom University, Qom, Iran. Rahdar@bou.ac.ir



وجوه تحلیل تمدنی نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا

احمد رهدار^۱

چکیده

نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا هرچند اقدامی منحصر به فرد نیست و پیش از این نیز در سیره عالمان دینی سابقه داشته، اما زمان و زمینه این نامه بدان ویژگی خاصی بخشیده است، به گونه‌ای که می‌توان آن را به‌عنوان یک کنش خاص در سطح تمدنی تحلیل نمود. در این نامه، رأس هرم سیاسی - دینی مسلمانان با جایگاه حقوقی بسیار بالا، با قاعده هرم غیرمسلمانان به‌طور مستقیم گفت‌وگو می‌نماید و واسطه این گفت‌وگو را دعوت به مطالعه مقدس‌ترین متن اسلامی یعنی قرآن می‌نماید. آنچه به اهمیت این نامه می‌افزاید حیثیت‌های امکانی مختلف در قرائت و تحلیل آن می‌باشد. چنین ویژگی‌هایی به‌تنهایی قادر است یک پدیده را وصفی تمدنی ببخشد. تحلیل تمدنی نامه مذکور می‌تواند نتایج آن را حداکثری و دارای دوام بیشتر نماید. پیش‌بینی می‌شود این رویکرد در آینده به‌نوعی جدید از دیپلماسی در مقیاس جهانی شود، به‌ویژه این‌که تحولات تکنولوژیک در حوزه ارتباطات نیز با آن هماهنگ می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: مقام معظم رهبری، جوانان، اروپا و آمریکا، تحلیل تمدنی، قرآن.

مقدمه

متون مقدس از سویی مشتمل بر آیاتی محکم و متشابه هستند که بیانگر مراتبی بودن آنان در سطح بوده و از سویی بطونی دارند که بیانگر لایه‌مند بودن آنان در عمق می‌باشد. انسان‌های ناظر به این متون، چه انبیایی که آورنده آنان بوده و چه مؤمنانی که عامل بدان‌ها هستند، نیز واجد چنین ویژگی‌هایی می‌شوند. به عبارت دیگر، از آنجا که مراتب ایمان در مراتب فهم، تفسیر و عمل انسانی مؤثر می‌باشد، می‌توان نتیجه گرفت که نزدیک‌ترین انسان‌ها به متون مقدس از ناب‌ترین نسبت فهمی، تفسیری و عملی با رسالت آن متون برخوردارند. از این‌روی، بر جامعه انسانی لازم است تا در ارزیابی و درک گفتار و عمل این افراد، حساسیت و تأمل لازم را مصروف دارد.

تجربه زندگانی مقام معظم رهبری به وضوح نشان داده که گفتار و عمل معظم له از چنان ابتکار و خلاقیتی برخوردار است که مواجهه سطحی و گذرا با آن بی‌شک انسان را از درک معانی ظریف‌تر نهاده شده در بطن آن‌ها محروم می‌کند. هرچند این خصیصه، منحصر به ایشان نبوده و دیگر مؤمنان نیز به میزان قرب و بُعد نظری و عملی‌ای که با متون دینی دارند از آن برخوردارند، اما تجربه زمانی قابل ملاحظه معظم له در زعامت دینی - سیاسی امت اسلامی باعث شده تا پیچیدگی‌های زمانه و الزامات مقام اجرا در سیره نظری و عملی ایشان بازتاب بسیار ویژه‌تری داشته باشد. به عبارت دیگر؛ دیالکتیک مستمر و عمیق حکمت نظری و عملی در سیره معظم له که تا حد زیادی ناشی از موقعیت و فرصت رهبری جهان اسلام می‌باشد، اقتضا می‌کند تا سخن و کردارشان با دقتی بیش‌تر مورد تجزیه و تحلیل اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان قرار بگیرد. بر این اساس، نوشتار حاضر درصدد است تا با بررسی وجوه قابل مطالعه در نامه معظم له به جوانان اروپا و آمریکا، بخشی از بطون، الزامات، نتایج و پیامدهای آن را آشکار سازد.

از منظر تاریخی

اهمیت بررسی گفتار و رفتار انسان‌ها از منظر تاریخی از آن روست که تاریخ وجه پشتوانه‌ای و تباری دارد. این واضح است که عقلانیت سیره‌ای که مسبوق به سنتی تاریخی هست را بهتر می‌توان ارزیابی نمود؛ چراکه با تکیه بر سنت مذکور می‌توان زوایای پنهان آن سیره را عیان و ابعاد مجمل آن را تفسیر نمود. سنت‌ها چه درست و چه نادرست، در اعماق فرهنگ اقوام رسوب

یافته‌اند، حال اگر جهت‌گیری کلان سنتی در راستای حقیقت بوده باشد، رسوب یافتگی آن چگالی حق و اگر خلاف آن باشد، چگالی باطل را سنگین می‌کند. این قاعده در همه موضوعات اعم از سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... صادق می‌باشد. حال، سؤال این است که آیا مواجهه کتبی یک عالم و زعیم دینی با بخشی از مردمان گفتمان رقیبش مسبوق به سابقه بوده یا خیر؟

واقعیت این است که سیره مواجهه مکتوب با رقیب، مسبوق به سنتی رایج، هم در میان عالمان دینی و هم در میان غیر آن‌ها، بوده و حتی اختصاصی به عالمان شیعه و یا عالمان اسلامی ندارد. به‌عنوان مثال، در تجربه تاریخ معاصر می‌توان به نامه آیت‌الله کاشف‌الغطاء به گارلند ایوانز هاپکینز، نایب‌رئیس جمعیت آمریکائی دوستدار خاورمیانه که از ایشان حضور در کنفرانس ضد کمونیستی سال ۱۹۵۴ بحمدون لبنان را خواسته بود، اشاره کرد. معظم له در نامه مذکور در نقد دو ایده ادعایی آمریکایی‌ها مبنی بر «ضرورت تبادل افکار میان مسلمانان و مسیحیان ضد کمونیسم» و «دفاع از عدالت اجتماعی» ملاحظاتی جدی و نقدهایی اساسی ایراد کرده‌اند که خلاصه آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. زبان کردار از زبان گفتار مؤثرتر و اساسی‌تر است و واقعیت این است که کردار دولت‌های اروپایی و آمریکایی نه تنها هرگز نسبتی با ارزش‌های اخلاقی ادعا شده در کنگره بحمدون را ندارد، بلکه خود اساس نفی و نقض ارزش‌های مذکور به‌ویژه در قلمرو جهان اسلام می‌باشد.
۲. خطرهای اساسی جهان جز به تحقق یافتن آزادی ملل، عدالت اجتماعی، قطع ریشه‌های ظلم و فساد، از بین بردن رذیلت حرص و آز، جلوگیری از تجاوز به حق دیگران و... ممکن نخواهد شد. سوگمندها باید اعتراف نمود که آمریکا و اروپا نه تنها برای تحقق این امور گامی برنداشته‌اند، بلکه کارنامه سیاه استعماری آن‌ها در سراسر قلمروی جهان اسلام چیزی جز تلاش‌هایی برای نقض این حقوق نمی‌باشد.
۳. با نظر به جنایات آمریکا و اروپا در سراسر قلمروی جهان اسلام، به‌ویژه حمایتشان از اسرائیل غاصب و قتل‌عام‌های غیرانسانی آن در فلسطین، به جرئت می‌توان گفت که خطر آن‌ها برای بشریت و آینده جهان به مراتب بیش‌تر از کمونیسم می‌باشد.
۴. آمریکا نوعی استعمار جدید مبتنی بر وعده‌های دروغ، تبعیض نژادی علیه سیاهان، دلالتی

سلاح‌های مرگ‌بار و... را برای بشریت به وجود آورده که نتیجه آن جز بدبختی ملل نمی‌باشد.

۵. آمریکا و اروپا به حکم «فاقد الشيء لا يكون معطى الشيء» نمی‌توانند برای بشریت پیام‌آور ارزش‌هایی باشند که خود فاقد آن‌ها هستند (کاشف‌الغطاء، ۱۳۷۸: ۲۸-۱۵).

همچنان که می‌توان به نامه تاریخی آیت‌الله شریعه اصفهانی در پاسخ به نامه کنل لى. تی. ولسن، فرماندار انگلیسی عراق در سال ۱۳۳۸ ق که در آن ضمن نقد دیدگاه سیاسی مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی و ادعای این که انگلستان بر پایه اصولی چون ترحم، عدالت، آزادی عقیده و... بنا گشته، به نوعی معظم له و سران عشایر ضد انگلیسی را تهدید به مجازات سخت می‌نماید - اشاره کرد که خلاصه‌ای از بخش‌های مهم آن عبارت است از:

(۱) انگلیس در عراق، غاصب است و مردم عراق چاره‌ای جز دفاع و طرح مطالبات به حق خود ندارند، هر چند متأسفانه گوشی برای شنیدن این مطالبات وجود ندارد!

(۲) از نظر ما، اصول ادعایی انگلستان معنایی بر ضد آنچه می‌نمایند دارند. واقعیت این است که «ترحم» ادعایی انگلیس چیزی جز پایمال کردن حقوق اولیه مردم از طریق کشتی‌های حامل آلات جنگ و تخریب نمی‌باشد؛ همچنان که «عدالت» و «آزادی عقیده» آن نیز چیزی جز اعدام‌های بدون جرم و محاکمه برای افراد معترض به ظلمشان نیست (نجفی، ۱۳۷۷: ۱۹۷-۱۸۹).

نامه‌هایی از این نمونه، هر چند در اصل بیان حقیقت بنیان و بنان غرب با نامه مورد بحث در این نوشتار مشترک هستند، اما آن‌ها بیش‌تر نامه‌هایی به سران و دیپلمات‌های اروپایی و آمریکایی و این یکی، نامه‌ای به توده غیرحاکم و سکنی گرفته در قاعده هرم اجتماع غرب می‌باشد که شاید بتوان از نامه‌های آیت‌الله سید مجتبی موسوی لاری به جوانان اروپا و آمریکا به‌عنوان نزدیک‌ترین مشابه‌ها بدان نام برد. آیت‌الله لاری چند دهه از سال‌های پایانی عمر شریفشان را به نامه‌نگاری با توده‌های اروپایی و آمریکایی اختصاص داد که در نتیجه آن نه فقط تعداد زیادی از مردم غرب با روح اسلام و تشیع آشنا شدند، بلکه برخی از آن‌ها از جمله شخصیت‌های مهم دانشگاهی مثل دکتر حامد آلگار آمریکایی به اسلام و تشیع گرویدند.

تجربه مذکور در هر دو نوع آن - اعم از این که مخاطب نامه‌ها حاکمان یا توده‌ها باشند - مفید بوده است. به‌رغم این، آنچه نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا را خاص می‌کند، از

سویی، اهتمام نامه به جوانان - یعنی قشری که درحالی که می‌تواند از زمانه خود درکی داشته باشد، هنوز فشار زمانه را در بستر مناصب اجرائی تجربه نکرده - و از سویی، به جایگاه ویژه معظم له در ساختار سیاسی - دینی می‌باشد. به عبارت دیگر؛ هرچند علمایی که در گذشته تاریخی نامه‌نگاری‌هایی با حاکمان و توده غربی داشته‌اند، خود زعیم جامعه‌شان بوده‌اند، اما ساختار زعامت آن‌ها ساختاری رسمی نبوده و این مسئله باعث می‌شده تا طرف مقابل، آن‌ها را صرفاً از جنس «نصیحت» بپندارد. این در حالی است که زعامت رسمی و نهادی مقام معظم رهبری، باعث می‌شود تا نامه معظم له نه فقط یک «نصیحت»، بلکه یک «سیاست» نیز تلقی گردد و اساساً به همین منظور است که کانال‌های سیاست رسمی غربی اعم از دولت‌ها و امپراتوری‌های رسانه‌ای با آن برخوردی کاملاً سیاسی داشته و به طور آگاهانه مجاری ارتباط طبیعی نامه مذکور با مخاطبینش را مسدود نموده‌اند. بی‌شک، این اتفاق که عالی‌ترین مقام دینی در گفتمان ضد غربی - که از قضا در رأس هرم قدرت سیاسی نیز قرار دارد - بخواهد با عموم جوانانی که در قاعده هرم اجتماعی گفتمان رقیب حضور دارند به گفت‌وگو بنشیند، در تاریخ سیاسی بدیع و تازه بوده و از آنجا که به دلیل همین بدیع بودن، پیامدها و نتایج آن به راحتی برای دستگاه سیاسی غرب قابل محاسبه نبوده، عکس‌العملی تدافعی - سیاسی در قبال آن اتخاذ نموده است.

از منظر روان‌شناسی

یکی از وجوه شایسته قرائت و درک نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا، وجه روان‌شناختی آن می‌باشد که در این خصوص می‌توان نکات ذیل را مورد تأمل قرار داد:

۱. واقعیت این است که ارتباط با جوانان اروپا و آمریکا در شرایط بحرانی و جنگ، منطقی متفاوت از ارتباط با آن‌ها در شرایط عادی و صلح دارد. نگارش نامه مذکور در شرایطی صورت می‌گیرد که «جنگ نرم اسلام‌هراسی» در اوج خود می‌باشد. این جنگ، اگرچه ساخته و پرداخته دولت‌مردان و سیاست‌مداران غربی می‌باشد، اما از آنجا که آثار و پیامدهای آن به ساحت عمومی نیز کشیده شده، نمی‌تواند بی‌نسبت با جوانان باشد. بر این اساس، حتی اگر جوانان غربی بازیگران جنگ نرم اسلام‌هراسی هم نباشند، بی‌شک، تماشاگران آن هستند و به همین علت، نامه مذکور را نباید نامه‌ای در «آغاز» دانست،

بلکه نامه‌ای در «میان» است و از این روی، نه اقتضا دارد که رویکردی سراسر نرم و ایجابی داشته باشد و نه شایسته است که سراسر سلبی و انتقادی باشد. به عبارت دیگر؛ نامه مذکور را نباید در چارچوب پیام‌های «اسلام سنتی» که «دعوت صرف» است تلقی نمود، بلکه باید آن را در مقیاس پیام‌های «اسلام انقلابی» که آمیزه‌ای از «دعوت و جهاد» است، تحلیل نمود.

۲. هرچند زبان رایج و عمومی ارتباط با جوانان، «زبان استدلال» نمی‌باشد، اما نظر به همه ویژگی‌هایی که یک جوان دارد می‌توان حدس زد که «زبان استقلال» برای این خصوص بسی کارآمد خواهد بود. حتی در کشورهایی که اکثریت مردم را جوانان تشکیل می‌دهند، مجموعه ویژگی‌های آن‌ها باعث شده تا به لحاظ سیاسی - به جز در وضعیت‌های منتهی به صندوق رأی - «اقلیت» تلقی گشته و کم‌تر مخاطب صریح و بی‌واسطه اهل سیاست قرار گیرند. این در حالی است که نامه مورد مذکور با فاصله‌گیری از این رویه غلط، تلاش دارد تا جوانان را در فرایندی که بی‌ارتباط با صندوق‌های رأی و بیش‌تر ناظر به ارتقای درک و تشدید نقششان در تکاملشان می‌باشد، به‌طور مستقل مورد خطاب قرار دهد. این مسئله می‌تواند در ذهن جوانان غربی این پرسش را نیز مطرح سازد که چرا تاکنون مخاطب دولت‌مردان خودشان قرار نگرفته‌اند. به عبارت دیگر؛ نامه مذکور شکلی متفاوت از ارتباط دولت‌مردان با جوانان که بیش‌تر دغدغه معرفتی - فرهنگی دارد را در برابر اشکال رایج آن که بیش‌تر ماهیت صرفاً سیاسی و مقطعی دارند، ارائه دهد. واضح است که از نوع تفسیر تحریفی رسانه‌های غربی از نامه مذکور مبنی بر «سخن رهبر عالی ایران با جوانان مسلمان غربی» پیداست که سیاست‌مداران غربی نمی‌خواهند ذائقه جوانان خود را با خطاب‌های مستقیم رهبران عالی آشنا سازند.

۳. کار ویژه اصلی این نامه چیزی است که پاسخ آن را نباید در شبکه‌های اجتماعی جست؛ چرا که شبکه‌های اجتماعی اساساً بستری برای گفت‌وگوهای معطوف به رشد و تعالی نیستند، بلکه آن‌ها بیش از آن که شبکه‌های اجتماعی باشند، «شبکه‌های اقتصادی و سیاسی» هستند. بر این اساس، طرح نامه مقام معظم رهبری در این شبکه‌ها باید دلایلی دیگر داشته باشد و باید آن را نوعی «هجوم تاکتیکی» به قلب بستری دانست که حیات خلوت رسانه‌ای

غرب شمرده شده است. به عبارت دیگر؛ نامه مذکور در شبکه‌های اجتماعی با قطع نظر از این که چه مقدار مورد استقبال قرار می‌گیرد، می‌تواند به عنوان ابزاری برای به هم زدن آرامش غرب در حیات خلوت خود تلقی شود. طرفه این که عکس العمل رسانه‌های غربی در این خصوص مبنی بر عدم بازتاب یا بازتاب حداقلی و تحریفی آن به وضوح بیانگر شکست‌پذیری آسان غرب در این ساحت می‌باشد. علاوه بر این، نامه مذکور می‌تواند سرآغاز راه و روشی باشد که به ضمیمه پیوست‌های فرهنگی مناسبی که نه ضرورتاً در درون شبکه‌های اجتماعی، بلکه باید در خارج آن‌ها اما ناظر و مربوط به آن‌ها تولید شود، غرب را در خصوص مسائل مربوط به اسلام ملزم به پاسخ بنماید.

۴. هرچند این که شبکه‌های اجتماعی دارای چه ماهیت و چه کارکردی هستند، مسئله‌ای قابل تأمل می‌باشد، اما این مسئله نیز فی‌نفسه اهمیت دارد که در هر حال، تعداد قابل توجهی از کسانی که واجد بیش‌ترین ظرفیت همراهی با ما هستند، کاربران همین شبکه‌های اجتماعی‌اند و غفلت از این ظرفیت با این استدلال که شبکه‌های اجتماعی نمی‌توانند بستر طرح اندیشه‌های اسلامی شوند، نابخشودنی است. نباید پنداشت که همراهی با قوم همواره «همراهی منفعلانه» و معطوف به رنگ گرفتن از آن است، بلکه می‌توان به نوعی از «همراهی متصرفانه» با قوم نیز اندیشید. بر این اساس، طرح نامه مذکور در شبکه‌های اجتماعی هرچند به معنی پذیرفتن جایگاه کاربران آن می‌باشد، اما هم‌زمان می‌تواند نویدبخش ورود نوعی از اصول، روش‌ها و دغدغه‌هایی به این ساحت باشد که این نامه مشتمل بر آن‌ها بوده است. اساساً کار ویژه مصلحان اجتماعی نه ضرورتاً خراب کردن بنیادین بسترهای غلط، بلکه در مواردی، تلاش برای اصلاح و ترمیم آن‌ها بوده است. آنچه در این خصوص این نامه مهم جلوه می‌نماید این است که در شرایطی که رسانه‌های رسمی غربی، آگاهانه عزم خود را بر سانسور خطابات حیات بخش اسلامی جزم کرده‌اند، در آن تلاش شده تا راهی برای تصرف در ساحت عمومی غرب ایجاد شود.

۵. مناسبات میان کشورها از دیرباز تاکنون، بیش‌تر از بستر «دیپلماسی رسمی» که در زمانه ما وزارت امور خارجه آن را نمایندگی می‌کند، صورت می‌گرفته و تنها در دهه‌های اخیر است که نوعی دیگر از دیپلماسی که بیش‌تر بر تعامل میان گروه‌های مردمی مستقل از

دستگاه سیاسی استوار است، مطرح شده است. هرچند به دلیل هژمونیک بودن دیپلماسی رسمی در خارج از مرزهای داخلی، «دیپلماسی عمومی» در عمل ناگزیر از هماهنگی با دیپلماسی رسمی بوده، اما رویه بر این بوده است تا همگان نسبت به این نوع ارتباط دیپلماسی رسمی و عمومی سکوت کرده و خود را به تغافل زنند. این در حالی است که مواجهه مکتوب مقام معظم رهبری با جوانان اروپا و آمریکا به وضوح پیوند دیپلماسی رسمی و عمومی را نشان داده و مهم‌ترین پیام آن این است که می‌توان شکل سومی از روابط میان کشورها را - که در آن دیپلماسی رسمی یک کشور به‌طور مستقیم حوزه عمومی کشور دیگر را مورد خطاب قرار دهد - هم به کار بست. شاید پیام نورزی او با ما در فروردین ۱۳۹۴ در خطاب به عموم ایرانیان را بتوان تقلیدی آشکار از این روش ابتکاری مقام معظم رهبری دانست. کاربست این روش - به‌ویژه در شرایطی که امکان‌های دخالت دیپلماسی رسمی صورتی حداقلی داشته باشند - در «توسعه آگاهی‌های برون‌مرزی» افراد بسیار مؤثر است. اهمیت این نتیجه به این است که می‌تواند بدیلی برای رسانه‌های رسمی در ساخت افکار عمومی باشد. از آنجا که معتقدیم غول رسانه‌ای غرب تاکنون آگاهانه تلاش نموده تا افکار عمومی را به دور از واقعیت‌های عینی شکل دهد، کاربست این روش می‌تواند «نوعی پاشنه آشیل اجتماعی» برای غرب ایجاد نماید.

از منظر شرق‌شناسی

نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا حاوی پیشنهادی جدید برای مطالعات شرق‌شناسی (مطالعات مبتنی‌ها بر روش‌شناسی غربی‌ها درباره اسلام) می‌باشد. واقعیت این است که مطالعات شرق‌شناسی از حدود ده قرن قبل تاکنون حداقل سه مرحله تاریخی را پشت سر گذاشته است:

نخست، دوره پس از جنگ‌های صلیبی تا نیمه قرن هفده که در آن، هم‌زمان با سده‌های پایانی قرون وسطی در غرب، شاهد رشد و پیشرفت در عالم اسلامی به‌ویژه در سرزمین‌های اسلامی در جنوب اروپا (اندلس) هستیم و این مسئله باعث می‌شود تا برای نخستین بار در تاریخ تعامل پیروان یهود و مسیحیت، نوعی ائتلاف و همکاری میان آن دو در خصوص شناخت و تحریف اسلام

ایجاد گردد. مطالعات شرق‌شناسی در این دوره بیش‌تر با رویکردی انفعالی و به‌منظور بازفهمی شرق (جهان اسلام) و با محوریت و مدیریت دستگاه کلیسا صورت می‌گیرد و به لحاظ روشی، بیش‌تر رویکردی تاریخی دارند.

دوم، دوره پس از نیمه قرن هفدهم تا نیمه قرن بیستم که در آن، به‌صورت هم‌زمان شاهد پیشرفت روزافزون اروپا و انحطاط عالم اسلامی هستیم. این مسئله باعث می‌شود تا مطالعات شرق‌شناسی اولاً از انحصار دستگاه کلیسا خارج شده و در کنار مسیونرها و کشیش‌ها، تعداد قابل‌توجهی از سیاست‌مداران، دیپلمات‌ها، سیاحان و... نیز حضور یابند و به همین علت، رهبری و مدیریت کلان این مطالعات هم در اختیار دستگاه سیاسی (دربار اروپا) قرار گیرد؛ ثانیاً روابط دیالکتیکی شدیدی میان شرق‌شناسی و استعمار برقرار گردد و به میزانی که استعمار شدیدتر و گسترده‌تر شده، مطالعات شرق‌شناسی نیز گسترده‌تر و منظم‌تر گردد و در نهایت تبدیل به گفتمان ویژه و برتر مطالعات شرق قرار گیرد به‌گونه‌ای که با نگاهی پسینی می‌توان از آن با عنوان دستگاه شرق‌شناسی یاد کرد. برخی از اقدامات خاص این دستگاه عبارت‌اند از: ایجاد دانشکده‌های شرق‌شناسی (آموزشکده‌های زبان عربی و...)، راه‌اندازی کنگره‌های شرق‌شناسی، تدوین دایره‌المعارف‌های شرق‌شناسی مثل دایره‌المعارف لیدن هلند که در سال ۱۳۴۸ ش به سرپرستی احسان یارشاطر به فارسی ترجمه شد و دایره‌المعارف آمریکانا که در سال ۱۸۲۹ در ۱۳ جلد و در ۱۹۲۰ در ۳۰ جلد با محتوی ۴۵ هزار مقاله و با مشارکت ۶۵ هزار نفر که ۹۳ مقاله آن مربوط به شیعه است نگاشته شد، تدوین فهرست‌نگاری آثار شرقی، تعمیم روش مطالعات مذکور از رویکردهای صرفاً تاریخی به رویکردهای دیسیپلینی (سیاسی، اقتصادی، مدیریتی، روان‌شناختی، فلسفی، عرفانی و...) و... (زمانی، ۱۳۸۵).

سوم، از نیمه قرن بیستم تاکنون که با تغییر روش استعمار کلاسیک به استعمار نو، مطالعات شرق‌شناسی نیز در آن عموماً با عنوان «مطالعات منطقه‌ای» تغییر یافته است. در این دوره، علاوه بر این که رویکرد مطالعات مذکور فراتر از رویکرد مطالعات دیسیپلینی و به‌صورت مطالعات میان‌رشته‌ای شده است، شاهد تغییرات دیگری هم در خود مطالعات مذکور و هم در مسائل و موضوعات مربوط به آن هستیم که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: ظهور مستشرقین شرقی (محققین شرقی‌ای که با مبانی و روش‌های غربی به مطالعه شرق مشغول هستند)، چالش جدی در

معرفت‌شناسی (من اصیل - او غیراصیل) شرق‌شناسی (از طریق پست‌مدرنیسم و اصالت یافتن او، جهانی شدن و همه‌گیری من که مستلزم محو او و سالبه به انتفاء موضوع شدن تقابل من - او گشته، انقلاب اسلامی ایران و همه‌گیری و اصالت یافتن او به همراه محو تدریجی من)، مسلمان شدن برخی مستشرقین مثل رنه گنون، لئوپولد یهودی (محمد اسد)، ناپلئون که در حمله به مصر ادعای مسلمانی نمود و از مفتیان و علمای مصری برای تفسیر قرآن در جهت منافع فرانسه استفاده کرد و...، تدوین موسوعه نقد مستشرقان که نخستین گام آن، کنفرانس سه روزه ۱۹۷۹ مصر به ریاست دکتر محمود حمدی بود، شکل‌گیری مطالعات غرب‌شناسی به‌مثابه متناظر شرق‌شناسی به پیشنهاد رودی پارت، محمد رحبار و...، پررنگ شدن مطالعات مربوط به شیعه در مطالعات شرق‌شناسی مثل ایجاد کتاب‌خانه شیعه گُلن آلمان به همت عبدالجواد فلاطوری و تأسیس مؤسسه شیعه‌شناسی لندن و... .

هرچند روح حاکم بر هر سه مرحله تاریخی مذکور، دغدغه تحریف آگاهانه اسلام بوده است، تفاوتی آشکار میان مستشرقین گذشته (کلاسیک) و معاصر وجود دارد: درحالی که مستشرقین کلاسیک هم به زبان منطقه مورد مطالعه خود آشنا بوده‌اند و هم مواجهه آن‌ها با آن مناطق به‌طور حضوری بوده، مستشرقین معاصر نه آشنایی زبانی داشته و نه عموماً سابقه حضور در مناطق اسلامی دارند. این مسئله باعث شده تا بسیاری از اطلاعات و تحلیل‌های مستشرقین معاصر، انتزاعی و غیرواقعی باشد. از سوی دیگر، درحالی که شرایط نشاط غرب در گذشته باعث می‌شده تا مستشرقین کلاسیک با آرامش و طمأنینه بیش‌تری به پژوهش بپردازند، مستشرقین معاصر در شرایط رشد اسلام در اروپا و آمریکا و فضای اسلام‌هراسی غربی پژوهش‌هایی عجولانه، مشوش و به‌مراتب غیرواقعی‌تر از گذشته ارائه می‌کنند. در این خصوص، اهمیت نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا به این است که روشی جدید برای مطالعات شرق‌شناسی مبنی بر «مراجعه مستقیم به متون و نصوص اصلی اسلام» با نظر به تحولات درونی شرق و غرب، ارائه می‌نماید. به‌عبارت‌دیگر؛ همین درماندگی وضعیت تاریخی غرب باعث شده تا نامه مذکور فقط توصیف اسلام نباشد، بلکه علاوه بر آن مشتمل بر تجویز نحوه تعامل غرب با اسلام نیز باشد. یکی از تفاوت‌های روش پیشنهادی مقام معظم رهبری با روش مطالعات شرق‌شناسی در دوره‌های اول و دوم - که مبتنی بر نوعی مواجهه مستقیم با زبان، فرهنگ و نصوص اسلامی بودند - این است که در

روش مذکور، رسالت این مواجهه از سطح نخبگان مذهبی - سیاسی به سطح عموم جوانان غربی تعمیم می‌یابد. از ویژگی‌های برجسته این نوع مواجهه، فاصله گرفتن از روش‌های حاکم بر دیسپلین‌های علمی - سیاسی است که تا حد قابل توجهی قادرند که به صورت پیشینی به فهم آدمی قالب و صورت داده و آن را محدود کنند.

از منظر وضعیت‌شناسی

انسان غربی معاصر در مقایسه با انسان‌های غربی در دهه‌ها و سده‌های گذشته از چند جهت بیش‌تر آماده برای تأثیرپذیری از اسلام ناب می‌باشد:

۱. با رشد علم تجربی و تکنولوژی در دنیای غرب و توان انسان غربی در حل برخی از مشکلاتی که پیش‌ازاین غیرممکن تلقی می‌شد، انسان غربی بر این باور شد که از این پس به کمک علم و بدون هرگونه استمدادی از دین و وحی می‌تواند همه مشکلات خود را حداقل در حیطه امور مادی حل کند. با فراگیر شدن ایده امکان زندگی بدون نیاز به وحی، بسیاری از اندیشمندان غرب در قالب نظریه‌های علمی - اعم از علوم عقلی، تجربی و انسانی - دین را به نفع علم در حاشیه بردند. برخی از این نظریه‌ها ناظر به انکار دین از اساس، برخی ناظر به تقلیل آن به اخلاق (رک سیدقریشی، ۱۳۸۱: ۱۰۵ و صانع‌پور، ۱۳۸۲: ۴۴)، احساس (پترسون و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۱؛ قائم‌نیا، ۱۳۸۱: ۳۷ و همتی، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۱)، کارکردهای اجتماعی (خسروپناه، ۱۳۷۹: ۴۳۸)، معنویت (ملکیان، ۱۳۸۲: ۳۶۷) و... برخی ناظر به جایگزینی آن توسط دیگر عناصر بودند. به عبارت دیگر، انسان غربی حداقل در سه قرن اخیر، راه‌های متفاوتی اعم از نظری و عملی برای نوعی زیست بدون حضور و دخالت خداوند را تجربه کرده است. در تمام این مدت طولانی، گذار از راه سابق به راه لاحق تنها به دلیل شرایط بن‌بست راه سابق صورت گرفته است و البته در گذار از راه سابق به راه لاحق، هر بار روحی تازه در انسان غربی دمیده می‌شد و به او امید می‌داد که در انتخاب این نوع زیست بدون خدا اشتباه نکرده است. این در حالی است که در دهه‌های اخیر، ظرفیت تلون‌اندیشه شیطانی - که راه‌های زیست بدون خدا را یکی پس از دیگری پیشنهاد می‌داد - به اتمام رسیده یا

حداقل نتوانسته با نشاط قبلی برای انسان‌های دربند غرب، امید به ارمغان بیاورد و این مسئله باعث شده تا انسان غربی خود را گرفتار نوعی بن‌بست ببیند و برای نخستین بار، در عقلانیت جمعی‌اش به راه طی کرده در قرون اخیر شکک نماید؛ اما انگار راهی برای برگشت نیست؛ زیرا همه پل‌های قبلی شکسته و خراب شده است. انسان غربی گویی که در جا زده است؛ نه راهی برای به جلو رفتن و نه راهی برای به عقب برگشتن دارد، او ناگزیر است که در «اکنونیت» خود بماند. تجربه تلخ چند قرن گذشته او را واداشته تا در همین اکنونیت خود حداقل، سراغی از متافیزیک، غیب، راز و نهایتاً خدا بگیرد. هرچند قرائن نشان از آن دارند که در این گام نیز، راه را به اشتباه رفته و سر از معنویت‌های بدون منسکی درآورده که به لحاظ ماهوی چیزی جز شیاطین ماسک‌زده نیستند. با این همه، به نظر می‌رسد، بن‌بست عملی غرب نوعی وضعیت روانی را برای آن رقم زده که بسان هر انسان غریقی به همه آن چیزهایی که در اختیارش قرار می‌گیرد، چنگ می‌زند. در چنین وضعیتی اگر «اسلام ناب» برای انسان غربی عرضه گردد - رسالتی که نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا به دنبال آن می‌باشد - بی‌شک، حتی نه از سر اعتقاد، بلکه از سر اضطراب بدان تمسک خواهند ورزید.

۲. ظهور جریان‌ها و گروه‌های افراطی و رادیکالی در جهان اسلام مثل القاعده، طالبان و داعش - که در حقیقت ساخته و پرداخته خود سیاست‌مداران غربی می‌باشند - باعث شده تا انسان غربی پس از ناامیدی از حذف کامل اسلام، برای تعامل با جریان‌های معتدل و معقول اسلامی دارای انگیزه‌های مضاعف شود. به عبارت دیگر؛ به هر میزان که انسان غربی با گروه‌های افراطی مذکور مواجه گردد و یا مواجهه با آنان برایش تحمیل گردد، خود بیش تر مشتاق ارتباط با اسلام معتدل - یا همان اسلام معقول، اسلام گفت‌وگو، اسلام صلح‌جوی و... - می‌گردد. بر این اساس، می‌توان گفت که جریان‌های افراطی اسلامی، به‌رغم میل سازندگان غربی آن‌ها، به نحو متناقضی در حال خدمت به اسلام ناب هستند. این نتیجه در کشورهایی که میزبان هر دو جریان معقول و افراطی اسلامی هستند، با سهولت بیش‌تری حاصل شده است. به‌عنوان مثال؛ در کشور روسیه، وجود اسلام افراطی چچنی و اسلام اعتدالی تاتاری، دولت و ملت روسیه را به این نتیجه رسانده که ضمن

تشدید سیاست‌های انقباضی علیه اسلام افراطی، از سیاست‌های انبساطی نسبت به اسلام اعتدالی استقبال نمایند.

۳. هرچند امپراتوری رسانه‌ای از آغاز تاکنون به نحو شگفت‌آوری در خدمت تحکیم و بسط سیاست‌های استعماری غرب بوده، این به معنی عدم امکان ظهور رسانه‌های مستقل نمی‌باشد. حتی وجود اندک رسانه‌های مستقل هم برای نشان دادن ماهیت استعماری و استکباری غرب خطرناک جلوه گر شده و باعث گشته تا وحدت اعتباری و پوشالی غرب در ترسیم وضعیت خودساخته «دوگانه غرب - شرق» در هم شکنند. به میزانی که توده غربی با نتایج و اخبار رسانه‌های مستقل آشنا شوند به همان میزان امکان فاصله گرفتن آن‌ها از سیاست‌های غربی و حتی متمایل شدن آن‌ها به سیاست‌های ضد غربی از جمله اسلام بیش تر خواهد شد. آمار منتشر شده از منابع رسمی (به‌طور محرمانه) و غیررسمی (به‌صورت آشکار) در خصوص میزان گرایش غربی‌ها به اسلام بسیار امیدوارکننده می‌باشد. به‌عنوان مثال؛ طی دهه اخیر تنها در انگلستان قریب به یک‌صد هزار نفر از بومی‌ها مسلمان شده‌اند. طرفه این که این آمار در حالی منتشر می‌شود که در دهه‌های اخیر موج اسلام‌ستیزی غربی به مراتب بیش تر از گذشته فعال بوده است.

۴. ورود غرب به سرزمین‌های اسلامی در هیچ کجای جهان اسلام به آرامی و بدون مقاومت صورت نگرفته است. دلیل این قضیه این است که مثل بسیاری از فرهنگ‌ها، ظرف فرهنگ اسلامی نیز نسبت به مظروف خود اصطلاحاً «به‌شرط شیء» بوده نه این که «لابشرط» باشد. البته جریان مقاومت اسلامی در برابر فرهنگ غربی، ظهور و بروز تاریخی داشته و از یک سطح حداقل (یعنی مقاومت نخبگانی) شروع شده و نهایتاً به سطح حداکثر (یعنی مقاومت توده‌ای و نهادی) رسیده است. به‌رغم وجود جریان مقاومت اسلامی در قرون اخیر، از آنجا که جریان مذکور در واپسین مراحل خود - به دلایلی که بیش تر آن‌ها بیرونی بودند - از ادامه حرکت به‌ویژه در بستری خارج از محاسبه و کنترل غربی عقیم می‌ماند، نمی‌توانست در نسبت کلان غرب و اسلام تفاوتی درخور ایجاد نماید. تفاوت مذکور نخستین بار با پیروزی انقلابی اسلامی ایجاد شد و انقلاب اسلامی، به لحاظ تاریخی تبدیل به بستری شد که جریان‌های مقاومت اسلامی در آن استقرار یافتند.

به عبارت دیگر؛ پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه استمرار قدرتمند آن طی چند دهه به خوبی نشان داد که می توان راهی متفاوت از راه غرب را برای آینده اسلامی رقم زد. این نتیجه برای ملت های مسلمانی که قرن ها استثمار غربی را با تمام وجود خود حس کرده بودند بسیار امیدبخش بود و به نوبه خود زمینه و انگیزه ای شد برای مشتعل شدن دوباره شعله های مقاومت اسلامی. درست در شرایطی که نشاط اسلامی از معبر نهضت های آزادی بخش اسلامی در سراسر جهان اسلام رو به رشد شد، جهان غرب در عمل، شاهد دو جنگ جهانی خانمان سوزی شد که بیش از ۸۰ میلیون از جامعه جهانی را به کام مرگ فرستاد و در نظر، با ظهور جریان پست مدرنی روبه رو شد که همه اصالت ها و مطلق های غرب جدید (مدرن) را به شدت مورد تردید و شک قرار می داد. در نتیجه به هم نزدیک شدن این دو ساحت نظر و عمل باعث شد تا نشاطی که پیش از این غرب به ویژه در دو قرن ۱۸ و ۱۹ تجربه کرده بود، رو به افول رفته و آینده ای پر از ترس و ناامیدی برای انسان غربی جلوه گر شود به گونه ای که در مقایسه نمودار حرکت انسان غربی و انسان مسلمان در قرن اخیر به وضوح می توان نشاط اسلامی و یأس غربی را نشان داد. بی شک، این وضعیت خلاف وضعیت پیشین نسبت انسان غربی و انسان مسلمان است که در آن، غرب در شرایط نشاط و عالم اسلامی در شرایط انحطاط بود. به نظر می رسد، وضعیت کنونی نسبت جهان اسلام و غرب به گونه ای است که انسان غربی را در ساحت گفت و گو و دیالوگ با انسان مسلمان، متواضع می کند؛ چرا که در این وضعیت، در حالی که انسان غربی انسانی ناامید از فردا می باشد، انسان مسلمان سراسر امید است و نشاط. وضعیت مذکور، وضعیت نسبت اکنون و فرداست و نباید آن را با تحلیل وضعیت صرف اکنون اشتباه کرد؛ چرا که شاید در مقایسه دو اکنون انسان غربی و انسان مسلمان، داشته های انسان غربی به ظاهر فزون تر باشد، اما وقتی سخن به مقایسه اکنون و فردا کشیده می شود، انسان غربی گرفتار دلهره و اضطراب می گردد. اهمیت نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا به این است که مسیوق به درکی بسیار درست و عمیق از وضعیت شناسی انسان غربی در شرایط کنونی می باشد.

از منظر تصرفی

فیلسوفان اجتماعی از گذشته دور تا کنون درباره زیست اجتماعی آدمی سخن‌ها رانده‌اند و بر پایه آن نوعی انسان‌شناسی فلسفی ارائه کرده‌اند. از نظر آن‌ها، نظریات چهارگانه «مدنی بالاستخدام، مدنی بالطبع، مدنی بالاجبار و مدنی بالاختیار» درباره سرشت آدمی از این حیث مشترک‌اند که همه آن‌ها تعامل اجتماعی انسان‌ها را معقول و مطلوب دانسته و فلسفه آن را «رفع نیازهای آدمی» معرفی کرده‌اند. بر اساس جهان‌بینی و انسان‌شناسی توحیدی اما تعامل اجتماعی عقلانیتی فراتر از رفع نیازهای انسانی داشته و به مثابه بستری برای رشد و کمال آدمی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. بر این اساس، حتی اگر شخصی بتواند همه نیازهای خود را به صورت فردی و به دور از اجتماع هم برآورد، او برای کمال یافتن ناگزیر از برقراری تعامل اجتماعی می‌باشد.

در تعامل اجتماعی آدمی برای عبرت گرفتن از دیگران و نیز برای تصرف در دیگران فرصت می‌یابد و این تأثیر و تأثر - اگر مثبت باشند - هر دو از راه‌های کمال آدمی است. در عرفان اسلامی، ملاصدرا بهتر از دیگران به شرح «اسفار اربعه» انسان عارف می‌پردازد. در این تقریر، مهم‌ترین مأموریت و تکلیف انسان عارف پس از واصل شدن به حضرت حق است. در این مأموریت، او وظیفه دارد تا با مدد حضرت حق به یاری خلق شتافته و دیگران را نیز در تجربه سفر روحانی خود به سوی خداوند متعال شریک نماید (السفر من الخلق الی الحق بالحق) (نصر، ۱۳۸۲: ۹۶-۱۰۰). همراه کردن خلق در سفر الی الله هیچ‌گاه و برای هیچ فردی راحت و بدون هزینه نبوده است. رسولان الهی که از همه جهت بهترین بوده‌اند نیز نه فقط بدون زحمت به همراهی خلق دست نیازیده‌اند، بلکه گاه به لحاظ کمی، بسیار کم‌تر از آنچه در محاسبه مادی ما می‌گنجد همراه می‌یافتند. این بدین علت است که تغییر موازنه اجتماعی به نفع پرستش الهی - به ویژه در مقیاس جهانی - کاری بس دشوار است. دعوت رسولان الهی از خلق برای حرکت به سوی حق را باید از زاویه تصرف معنوی در باطن عالم مورد مطالعه قرار داد. در این تصرف، کیفیت مهم‌تر از کمیت است، همچنان که سفر پیامبر اسلام (ص) به طایف نیز - با همه مشقت‌هایی که بر آن بزرگوار تحمیل شد - تنها یک همراه ره‌آورد داشت، اما به حکم «و من احياها فكأنما احيا الناس جميعاً» (مائده، ۳۲)، هر همراهی می‌تواند تبدیل به شجره طیبه‌ای شود که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» (ابراهیم، ۲۴).

نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا را شایسته است از زاویه فعال شدن امکان‌های تصرف اسلامی در انسان غربی معاصر مورد مطالعه قرار داد که در این صورت، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

۱. تصرف در انسان به ویژه اگر در مقیاس جمعی و قومی باشد، تصرفی تدریجی و به کندی خواهد بود نه دفعی و سریع. از این روی، در مواجهه اسلامی با دنیای غرب که تاریخی انباشته از کینه و تضاد با اسلام دارد، نباید انتظار دستاوردهای کلان و سریع داشت. به عبارت دیگر؛ انتظار همراهی حداکثری از جوانان اروپا و آمریکا که ذهنیت آن‌ها از اسلام، برساخته اجتماعی مهندسی شده در ضدیت با آن می‌باشد، به دور از واقعیت خواهد بود. با این همه نامه مقام معظم رهبری می‌تواند ایده‌ای متفاوت را در آن ذهنیت ایجاد نموده و نخستین بارقه‌های تصرف را اسلامی در آن‌ها را رقم زند. واضح است که در این مرحله، حتی ایجاد شک در باورهای پیشین غربی - بدون هیچ گرایشی به اسلام - می‌تواند به مثابه یک گام تصرفی تلقی گردد.

۲. تصرف اجتماعی توسط هر فرد و از هر پایگاه معرفتی - اجتماعی صورت نمی‌گیرد. به عبارت دیگر؛ تصرف اجتماعی تابع تغییری کامل از ارتباطات اجتماعی نیست تا پنداشته شود که هرگونه ارتباط اجتماعی می‌تواند منجر به آن گردد. واقعیت این است که تصرف اجتماعی اگر به صورت درون‌گفتمانی باشد (مثلاً تصرف یک انسان غربی در دیگر انسان‌های غربی) مستلزم وجود «پایگاه برتر» و اگر به صورت برون‌گفتمانی باشد (مثلاً تصرف یک انسان شرقی در انسان‌های غربی) مستلزم وجود «پایگاه مستقل» می‌باشد. توجه به این نکته از آن جهت مهم است که بدانیم اگر مشابه نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا، توسط یکی دیگر از زعمای شیعه و در شرایط تاریخی قبل از انقلاب اسلامی نگاشته می‌شد، تحلیل آن نامه متفاوت از نامه معظم له بود و بیش‌تر در سطح تصرف فردی قابل ملاحظه و تأمل بود؛ چراکه قبل از انقلاب اسلامی، اساساً پایگاهی مستقل از پایگاه غرب وجود نداشت و درون دایره غرب، پایگاه زعیم شیعه نمی‌توانسته پایگاه برتر باشد. این در حالی است که پس از انقلاب اسلامی، زعیم شیعه دارای یک پایگاه مستقل از غرب گشته و از همین روی می‌تواند در مواجهه با آن به طرح پرسش‌های

شالوده‌شکنانه پردازد.

۳. هرگونه حضور مسلمانان معطوف به تصرف اسلامی در غرب باید مسبوق به درک حداقلی از اسلام در غرب باشد. بر این اساس، اولاً نباید پنداشت که تبیین و اجرای همه اسلام در غرب ممکن است؛ ثانیاً صحنه غرب صحنه نزاع‌های درون‌گفتمانی اسلامی نبوده و از این روی، مسئله اسلامی در آنجا خود اسلام نه خرده‌گفتمان‌های شیعی و سنی می‌باشد. بر این اساس، حتی مسلمانان حداقلی (یعنی مسلمانان ناآگاه یا غیرملتزم به اسلام) هم در جبهه اسلامی قرار داشته و هرگونه مدیریت اسلامی در غرب - به‌ویژه نظر به کمیت اندک مسلمانان - لازم است با توجه به همه ظرفیت‌های اسلامی در آنجا صورت گیرد. این منطق حتی در نسبت‌سنجی غیرمسلمانان غربی با اسلام نیز می‌تواند جاری باشد؛ بدین معنی که تصرف اسلامی در غرب حتی باید ناظر به ظرفیت‌های مسیحی برای اسلام نیز باشد. به‌عنوان مثال؛ تصرف اسلامی در غرب باید میان سادات مسیحی - کسانی که آبا و اجداد دور آن‌ها در دوره حاکمیت اسلامی در اروپا مسلمان بوده و کم‌کم به مسیحیت گرویده‌اند - و غیر آن‌ها تفاوت گذاشته و هر کدام آن‌ها را به‌طور جداگانه برای نیازهای اسلامی در غرب ظرفیت‌سنجی نماید.

از منظر افق‌گشایی

برخی از ایده‌ها، تنها «ماده» تفکر بوده و به همین علت قابل‌تعمیم نیستند، اما برخی دیگر، از جنس «جاده» تفکر هستند که می‌توانند بستر نضج و رشد بسیار از تفکرات باشند. هر دو نوع این ایده‌ها خوب و محترم‌اند، اما کار ویژه نوع دوم بسی فراتر است و البته در میان متفکران، افراد کمی هستند که بیش‌تر ایده‌هایشان از نوع دوم باشد و از همین روی باید آن‌ها را مغتنم شمرد. به نظر می‌رسد، نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا روشی هست برای راه‌یابی به ایده‌هایی که به جاده‌های تفکر ختم می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر؛ نامه مذکور بهانه‌ای درخور است برای کسانی که بخواهند درباره نسبت اسلام و غرب در عصر حاضر ایده‌پردازی کنند. بی‌شک، احترام به راه و روش و محتوای این نامه مستلزم قرائت حداکثری آن و طرح و بسط الزامات

فرهنگی - سیاسی اش می‌باشد. برخی از الزامات مذکور - که فراتر از توجه به صرف متن نامه مذکور می‌باشد - عبارت‌اند از:

۱. از آنجا که اطلاعات غربی‌ها نسبت به اسلام اندک می‌باشد، لازم است فعالیت اسلامی در غرب بسان شرایط عصر نزول، به تدریج و مناسب با فهم و شرایط خاص غرب صورت پذیرد. از این روی، نباید پنداشت که تحقیقات اسلامی در مراکز پژوهشی کنونی قم مناسب با نیازمندی‌های علمی و عملی مسلمانان و غیرمسلمانان در غرب می‌باشد. به عنوان مثال؛ به نظر می‌رسد، مطالعات تطبیقی درباره سخنان منسوب به حضرت موسی و حضرت عیسی در عهدین با مآثورات و منصوصات اسلامی یکی از شیوه‌های مناسب تبلیغ اسلامی در غرب می‌باشد. همچنان که ارائه مباحث قرآنی سوره مریم (س) در مقایسه با دیگر سوره برای اروپا و آمریکای مسیحی مناسب‌تر می‌باشد و ...
۲. تنها متغیر اساسی برای تصرف اسلامی در اروپا و آمریکا تولید محتوای اسلامی در سطوح و ابعاد مختلف نمی‌باشد، بلکه متغیرهای مهم دیگری از جمله متغیر شبکه توزیع نیز وجود دارد. متأسفانه همان اندک تولیدات اسلامی نسبتاً مطلوبی هم که تولید شده به دلیل ضعف در شبکه توزیع مناسب در دنیای غرب مورد استفاده مخاطبین اندکی قرار گرفته که برای رفع این محذور لازم است تا به ایجاد شبکه‌های توزیع بومی (نه بیرونی) در غرب اندیشید. به نظر می‌رسد، علاوه بر ضعف در تکنولوژی‌ها، ساختارها و بسترهای ارتباطی، یکی از دلایل مؤثر در توزیع نامناسب محتویات اسلامی در دنیای غرب، رصدهای ناقص و گاه غلط از کم و کیف نیازمندی‌های انسان غربی در خصوص اسلام می‌باشد. به عبارت دیگر؛ تناسب محتوایی تولیدات اسلامی با نیازمندی‌های انسان غربی یکی از شروط تأثیرگذاری اسلامی در عالم غرب می‌باشد. واضح است که رصد درست نیازمندی‌های مذکور مستلزم شناخت حداکثری از عالم و تاریخ غرب می‌باشد که یکی از راه کارهای مناسب برای این منظور، تأسیس دانشکده‌های غرب‌شناسی در عالم اسلام می‌باشد. هرچند می‌توان برای دانشکده‌های مذکور رسالتی فراتر از دانشکده‌های شرق‌شناسی در غرب در نظر گرفت، اما حتی اگر تنها متناظر معکوس همان کار ویژه را هم داشته باشند، کاری بس سترگ خواهند بود.

۳. بی‌شک، تأثیر‌گذاری اسلامی در دنیای غرب مستلزم حضور مستقیم در دنیای اروپا و آمریکا نمی‌باشد، بلکه بخش قابل توجهی از این مهم حتی می‌تواند از طریق حضور فعال در شبکه‌های مجازی نیز محقق گردد. متأسفانه در حالی که قطعاً بخش مهمی از رویارویی آینده اسلام و غرب در ساحت مجازی صورت خواهد گرفت، تخصص و توانمندی کاربران اسلامی در ساحت مذکور در مقایسه با رقبای غربی‌شان بسیار حداقلی می‌باشد و شاید یکی از دلایل مهم آن فقدان استراتژی‌های کارآمد در خصوص کم و کیف حضور مسلمانان در فضای مجازی می‌باشد. مسئله‌های فراروی جهان اسلام در ساحت مجازی چنان فراوان و سنگین‌اند که حل مطلوب آن‌ها جز از طریق تأسیس نهادی در مقیاس بین‌المللی اسلامی با عنوانی شبیه «سازمان فعالیت‌های اسلامی در ساحت مجازی» ممکن نخواهد بود. بی‌شک، مهم‌ترین کار ویژه سازمان مذکور پس از طرح الزامات ایجابی اسلامی در ساحت مجازی، تأثیر بر سیاست‌گذاری‌های غربی در خصوص تصویر مجازی اسلام و مسلمین در این ساحت می‌باشد. تأثیر مذکور نه فقط از طریق تعاملات قراردادی با سازمان‌های مشابه در عالم غرب، بلکه از طریق به نمایش گذاشتن قدرت فعالیت‌های مجازی جهان اسلام می‌باشد به گونه‌ای که سیاست‌گذاران مجازی غرب تخطی از اصول انسانی در ساحت مجازی را با پیامدهایی هزینه‌بر تصور نمایند.

۴. قرن‌هاست که «سیاست» متغیر اساسی در تعیین روابط جهان اسلام و غرب بوده است به گونه‌ای که حتی در فرهنگی‌ترین روابط میان آن دو نیز رد پای سیاست به وضوح نمایان می‌باشد. واقعیت این است که هیچ واژه‌ای به اندازه واژه «استعمار» نمی‌تواند بیانگر روح سیاست غربی در قرون اخیر باشد. به استثنای دهه‌های اخیر، به دلایلی مهم‌ترین و مؤثرترین نهاد اعمال‌کننده سیاست خارجی، دستگاه دیپلماسی رسمی کشورها بوده است. روابط کشورهای جهان در دهه‌های اخیر به گونه‌ای تغییر یافته که دیپلماسی عمومی که در گذشته به عنوان بخشی کوچک در ذیل و ظل دیپلماسی رسمی در نظر گرفته می‌شد، اینک به دستگاهی در عرض آن و حتی در مواردی مؤثرتر از آن عمل می‌نماید. در چنین شرایطی - و به ویژه به دلیل حساسیت دستگاه دیپلماسی غرب

نسبت به دستگاه دیپلماسی رسمی کشورهای اسلامی مخالفش - استفاده از ظرفیت‌های دیپلماسی عمومی یکی از بهترین راه‌های تعامل و تصرف اسلامی در غرب می‌باشد. به نظر می‌رسد، مؤثرترین شکل استفاده از دیپلماسی عمومی آنگاه محقق خواهد شد که جهان اسلام دارای یک «شورای عالی دیپلماسی عمومی» باشد تا هم روابط میان خود کشورهای اسلامی حداکثری و هم روابط میان آن‌ها و دنیای غرب بهینه و به سود عالم اسلامی شود.

۵. اطلاعات موجود درباره اسلام در جهان غرب بسیار تحریفی و اندک و در جهان اسلام بسیار تخصصی و زیاد می‌باشد. از این روی، عموم انسان‌های غربی برای کسب اطلاع از اسلام با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند و متأسفانه آنچه در دایره‌المعارف‌های موسوم به دایره‌المعارف اسلام در دنیای غرب وجود دارد، هرچند در برخی از مداخل دارای محتوای درست و صحیح می‌باشد، اما در اکثر موارد از یکی از دو نقص ضعف و تحریف رنج می‌برند. از این روی، شایسته است دایره‌المعارف اسلام ناظر به سطح نیاز و مواجهه انسان غربی با اسلام به زبان انگلیسی و با قلم محققان مسلمان نگاشته شده و در اختیار غربی‌ها گذاشته شود. برای تأثیر اسلامی در انسان غربی، بی‌شک، دایره‌المعارف مذکور نباید فقط واجد شاخصه‌های دانشگاهی باشد، بلکه لازم است تا از ویژگی‌های تأثیر در حوزه فرهنگ عمومی نیز برخوردار باشد. اهمیت این قضیه تا بدان حد است که اگر امکان جمع میان ویژگی‌های دانشگاهی و فرهنگ عمومی در یک دایره‌المعارف وجود نداشته باشد، شایسته است تا نه دایره‌المعارف، بلکه دایره‌المعارف‌هایی درباره اسلام تألیف گردد که هر کدام ناظر به طیف خاصی از انسان‌های غربی باشد.

۶. اسلام دین آخرین و دین جامع و جهانی می‌باشد و به همین علت، آموزه‌های آن به گونه‌ای است که به سهولت می‌تواند با همه انسان‌ها حتی پیروان دیگر ادیان نیز تعامل و گفت‌وگو برقرار نماید. در قرآن کریم، آیات زیادی وجود دارد که مخاطب آن‌ها نه مؤمنین به اسلام، بلکه عموم انسان‌ها می‌باشد. همچنان که در سیره پیامبر اسلام (ص) و جانشینان معصومش نیز اندیشه و رفتارهایی وجود دارد که همه انسان‌ها بدون تحمل

هرگونه تکلفی می‌توانند با آن‌ها ارتباط برقرار نمایند. به‌رغم این، متأسفانه تبلیغات منفی رسانه‌های غرب درباره اسلام چنان زیاد و فراگیر می‌باشد که تا حد قابل توجهی امکان مواجهه اولی انسان‌های غربی با متون اصیل اسلامی را منتفی نموده است. تجربه تاریخی مواجهه انسان‌های غربی با متون اصیل اسلامی به‌خوبی گواه بر جذابیت آن متون در نزدشان می‌باشد. از این‌رو، شایسته است تا دعوت‌های اسلامی در غرب، نه بر پایه تفاسیر افراد از اسلام، بلکه بیش‌تر معطوف به امکان‌های مواجهه انسان غربی با همان متون اصیل و اولیه اسلامی باشد.

نتیجه‌گیری

نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا در شرایطی نگاشته شد که دهه‌هایی از پروژه اسلام‌هراسی در آنجا می‌گذرد و همه شواهد و قرائن حاکی از آن هستند که در آینده با شتاب بیش‌تری نیز رسانه‌ها و سیاست‌مداران غربی آگاهانه بدان دامن خواهند زد. چنین اقدامی خرق عادت رسانه‌های مدرن بوده و به‌خودی‌خود نوعی از شگفتی و اعجاب و به‌تبع آن، تأمل در محتوای نامه را دربر خواهد داشت.

روش نامه‌نگاری عام با جوانان غیرمسلمان، نه فقط روشی تاریخی و رایج در سنت آن دسته از عالمان دینی است که رویکرد و نگاهی جهانی به دین دارند، بلکه هم‌چنین، روشی است که کارآمدی آن حتی در دوره اخیر نیز تجربه شده است. اساساً روش مواجهه رسانه‌های غربی با نامه مذکور مبنی بر کتمان کردن و به‌حاشیه بردن آن حاکی از اهمیت و میزان تأثیرگذاری آن می‌باشد.

از سوی دیگر، استمرار نامه‌نگاری معظم له با مخاطب عام جهانی، به‌ویژه اگر از سطح دعوت صرف فراتر رفته و به تبیین محتوای اسلامی نیز پردازد، می‌تواند به بدیلی برای روش‌های مطالعات شرق‌شناسی که به گفته مرحوم ادوارد سعید در کتاب ارزشمند «شرق‌شناسی» به انواع تحریف‌ها از اسلام آلوده هستند، تبدیل گردد. در این روش، تحت راهنمایی و نشانه‌گذاری فقیهی اسلام‌شناس، امکان ارتباط مستقیم غیرمسلمانان با متون و نصوص اصلی اسلام فراهم می‌آید. روش

مذکور نیز به راحتی می تواند الگویی برای مواجهه مستقیم مسلمانان با متون و نصوص اصلی دیگر ادیان باشد.

فهرست منابع

- پترسون، مایکل؛ هاسکر، ویلیام؛ رایشنباخ، بروس و بازیجر، دیوید (۱۳۷۷). عقل و اعتقاد دینی (ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی). تهران: طرح نو.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۷۹). کلام جدید. قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.
- زمانی، محمدحسن (۱۳۸۵). شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی غربیان. قم: بوستان کتاب.
- سید قریشی، ماریه (۱۳۸۱). دین و اخلاق. قم: بضعه‌الرسول.
- صانع‌پور، مریم (۱۳۸۲). فلسفه اخلاق و دین. تهران: آفتاب توسعه.
- قائم‌نیا، علی‌رضا (۱۳۸۱). تجربه دینی و گوهر دین. قم: بوستان کتاب.
- کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۳۸۷). نمونه‌های اخلاقی در اسلام (ترجمه آیت‌الله قاضی طباطبایی). تبریز: شفق.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۲). پرسش‌هایی پیرامون معنویت. مندرج در: سنت و سکولاریسم (۳۶۷-۳۶۸). تهران: سروش.
- نجفی، موسی (۱۳۷۷). اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه معرفت سیاسی و غرب‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۲). صدرالمآلهین شیرازی و حکمت متعالیه (ترجمه حسین سوزنچی). تهران: سهروردی.
- همتی، همایون (۱۳۸۳). نگرش تقلیلی به دین. هفته‌نامه پگاه حوزه، ش ۳، ۲۲-۱.

